

نطق مبارک شب شنبه ۱۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۹ مطابق ۱۹۱۱ در منزل دریفوس پاریس

امشب باید ذکری از ترقی و بقای روح شود هر شیء موجودی لابد بر این است یا در ترقی باشد یا در تدنی در کائنات توقف نیست زیرا جمیع کائنات حرکت جوهری دارند یا از عدم بوجود آیند یا از وجود بعدم روند انسان از بدایت وجود رو بترقی است تا بدرجه توقف میرسد بعد از توقف تدنی است این شجر از بدایت وجود رو بنشو و نماست تا بنهایت ترقی رسد لابد بعد از ترقی تدنیست مثلاً این مرغ پرواز دارد تا رو باوج میرود در ترقیست چون توقف نماید رو بتدنی است پس معلوم شد حرکت جوهری از برای جمیع کائنات هست لهذا در عالم ارواح اگر چنانچه از برای روح ترقی نباشد توقف است زیرا حرکت از برای وجود لزوم ذاتی است انفکاک ندارد یا حرکت اینیه است یا حرکت کیفیه یا حرکت کمیّه یا حرکت روحیه یا حرکت جوهریه این واضحست که از برای روح توقف نیست تدنی نیست چون تدنی نیست لابد رو بترقی است و هرچند مراتب محدود است ولی فیوضات ربّانی غیر محدود و کمالات الهی نامتناهی لهذا از برای روح ترقی دائمی است زیرا اکتساب فیض مستمر است ملاحظه فرمائید انسان را از بدایت حیات روح و عقل رو بترقی است علم رو بتزاید است لهذا معلومات تناقصی ننماید بلکه روز بروز در تزاید است بهمچنین روح انسانی بعد از انقطاع از این جسد همواره رو بترقی است چه که کمالات نامتناهی است اینست که در ادیان الهی از برای نفوس متصاعده امر بر خیرات و مبرّاتست زیرا سبب علو درجاتست و همچنین امر بدعا و طلب عفو و مغفرتست اگر ترقی روح بعد از وفات مستحیل اینگونه امور عبث است دیگر چرا دعا میکنی چرا خیرات و مبرّات مینمائی چرا علو درجات میطلبی در جمیع کتب الهی مذکور است که بجهت اموات خیرات و مبرّات کنید دعا و نماز و نیاز نمائید طلب مغفرت کنید این برهان کافی است که روح را ترقی بعد از صعود ممکن زیرا هرچند مراتب متناهی ولی کمالات غیر متناهی است تزاید و تناقص در عالم ناسوت است نه ملکوت در عالم ارواح تناقص و تدنی نیست مثل اینکه عقل و علم انسان دائماً رو بتزاید است باری امیدوار از فضل حق چنانم شماها چه در عالم ناسوت چه عالم لاهوت همیشه در ترقی باشید روحتان انبساط یابد چه در این عالم چه در آن عالم عقل و فکر و ادراکتان رو بتزاید باشد در جمیع مراتب وجود ترقی کنید توقف از برای شماها حاصل نشود زیرا بعد از توقف تدنی است و از این گذشته چون بسائر کائنات نظر کنی واضحست که ترکیب عناصر مختلفه است لهذا این ترکیب مبدل بتحلیل میشود چون تحلیل یابد مثلاً جسم انسان از عناصر متعدده مرکبست ولی این ترکیب دائمی نیست لابد تحلیل میشود چون تحلیل یابد آن وقت انعدام جسم است و فنا زیرا هر ترکیبی را تحلیلی پس لابد این ترکیب عناصر متعدده منقلب بتحلیل میشود اما روح انسانی ترکیب از عناصر مختلفه نیست بلکه مجرد از عناصر است و مقدّس از طبایع چون مرکب از عناصر نیست این است که حیّ باقیست و در نشئه ابدی حتی در علم فلسفه طبیعی ثابت است که عنصر بسیط را انعدام مستحیل زیرا مرکب نیست تا تحلیل شود اما کائناتی که از عناصر مرکب است از برای آنها انعدام است مثلاً میگویند برای طلا انعدام نیست چه که بسیط است مرکب نیست عنصر واحد است ترکیب نیست تا تحلیل و معدوم شود و اما اهل حقیقت بر آنند که کافه موجودات مادّیه ولو فلاسفه زمان بسیط دانند اگر تحقیق و تدقیق شود آن نیز مرکب است باری چون روح انسانی از عناصر متعدده و از عالم ترکیب نیست معدوم نگردد و تحلیل نشود و همچنین آثار مترتب بر وجود است شیء موجود اثر داشته و دارد بر شیء معدوم ابدأ اثر مترتب نمیشود ملاحظه کنید نفوس مقدّسه آثارشان در جمیع عوالم باقیست حتی در عالم عقول و نفوس تأثیرشان باقی و برقرار است مثلاً آثار حضرت مسیح در عالم عقول و ارواح ظاهر و باهر است روح مسیح موجود است که این آثار بر آن مترتب است بر معدوم اثری مترتب نمیشود پس روح موجود است که این تأثیرات دارد جمیع کتب آسمانی ناطق باین است ملاحظه در کائنات موجوده نمائید که جماد منتهی به نبات میشود و نبات منتهی بحیوان و حیوان منتهی بانسان و انسان نیز عبارت از چند روز حیات عنصری اگر چنانچه

چند روز بماند و بمیرد و تمام شود این عالم عبث است تکرار میکنم تا درست ملتفت شوید جمیع کائنات نامتناهی صادر از جماد است اخصّ جماد نبات است و اخصّ از نبات حیوان و اخصّ از حیوان انسان پس کائنات منتهی بانسان شد و انسان اشرف کائناتست و اگر این انسان هم چند روزی در این عالم زندگانی بتعب و مشقّت نماید و بعد معدوم شود عالم وجود او هام محض است و سراب بی پایان این کون نامتناهی ممکن است چنین بیهوده و عبث باشد لا والله هر طفلی ادراک مینماید که این جهان نامتناهی را حکمتی و این کائنات عظیمه را سرّی و ثمری و این کارخانه قدرت را سود و منفعتی و این مبادی را نتیجهئی والاّ زیان اندر زیان است این است که بعد از این حیات ناسوتی حیات ملکوتی است روح انسان باقیست و فیوضات الهی نامتناهی اماّ مادّیون میگویند کجاست کو آن روح ما چیزی نمیبینیم روحی نمیبینیم صدائی نمیشنویم چیزی استشمام نمیکیم پس روح وجود ندارد بلکه معدوم شده است مادّیون چنین میگویند لکن ما میگوئیم این جماد بعالم نبات آمد نشو و نما نموده قوّه نامیه یافت ترقّی کرد و بعالم دیگر آمد درخت شد اماّ عالم جماد هرچند آن را هیچ خبر ندارد ولی دلیل بر آن نمیشود که عالم نباتی نیست بجهت اینکه جماد احساس نمیکند و استعداد ادراک عالم نباتی ندارد این نبات بعالم حیوانی آید و ترقّی کند لکن درختان احساس نمیکند زیرا این نبات خبر از عالم حیوان ندارد بلسان حال میگوید عالم حیوان کو من احساس نمیکم و حال آنکه عالم حیوان موجود است همین طور حیوان از عالم عقل انسان خبر ندارد در عالم خودش میگوید عقل کو روح انسانی کو این دلیل بر این نیست که روح انسانی وجود ندارد پس هیچ رتبه مادون ادراک رتبه مافوق نمیکند مثل اینکه این گل خبر از عالم ما ندارد میدانند که عالم انسانی هم هست در رتبه خود میگوید عالم انسانی کو من عالم انسانی نمیبینم آن ندیدن او دلیل بر عدم وجود انسان نیست حال اگر مادّیون خبر از وجود ملکوتی نداشته باشند دلیل بر این نیست که وجود ملکوتی نیست بلکه نفس وجود ناسوتی دلیل بر وجود ملکوتی است زیرا نفس فنا دلیل بر بقاست اگر بقائی نباشد فنائی نیست نفس ظلمت دلیل بر نور است نفس فقر دلیل بر غناست اگر فقر نباشد غنا نیست نفس جهل دلیل بر علم است اگر علم نباشد جهلی نیست زیرا جهل فقدان علم است فقر فقدان غناست ظلمت عدم نور است عجز عدم قدرتست ضعف عدم توانائست نفس فنا دلیل بر بقاست اگر چنانچه فنائی نبود ابدأ بقائی نبود اگر غنائی نبود فقری نبود اگر علم نبود جهلی نبود اگر جمیع مردم فقیر بودند آن وقت فقری نبود فقر بغنا پیدا میشود پس نفس فنا دلیل بر بقاست و اگر بقا از روح نبود مظاهر مقدّسه انبیای الهی چرا این قدر زحمت میکشیدند حضرت مسیح چرا این صدمات را بر خود قبول میفرمود حضرت محمّد چرا این مصائب را بر خود تحمیل مینمود حضرت باب چگونه گلوله بر سینه مبارک خویش قبول میکرد جمال مبارک چرا این همه زجر و بلا و نفی و جفا و حبس و زندان برای خود قبول مینمود مادام که بقا از برای روح نه تحمّل این زحمات را چه لزوم حضرت مسیح هم ایّام خویش را بخوشی میگذرانید اماّ چون روح باقیست اینست که حضرت مسیح این همه آلام و محن را برای خود قبول کرد انسان اگر ادنی ادراکی داشته باشد و فکر بکند میگوید عالم وجود است نه عدم کائنات متّصل ترقّی میکند از رتبهئی برتبه مافوق چطور میشود آن ترقّی منقطع شود و حال آنکه میگوید ترقّی از لوازم وجود است باز این را میگوید زیرا از هر چیز بیخبر است مانند جماد است میگوید کو عالم انسانی چشم ندارد گوش ندارد شامه ندارد که بوی این گل را بشنود این است که در عالم جماد جز وجود جمادی وجودی نیست این از نقص جماد است ولی دلیل بر این نیست که وجودی غیر وجود جماد نیست این مادّیون از جهلست که میگویند کو عالم ارواح کو حیات ابدیه کو الطاف خفیه الهیه ما چیزی نمیبینیم مثل اینکه این جماد میگوید کو کمالات انسانی کو چشم کو گوش این از نقص جماد است امیدوارم انشاءالله احساسات روحانی شما روز بروز زیاد شود و یقین بدانید این حواسّ جسمانی استعداد آن را ندارد که ادراک عوالم روحانی نماید ولی قوّه ادراک و عقل کلّی ربّانی میفهمد بصیرت انسانی مشاهده مینماید گوش روح استماع میکند این مادّیون نفوسی هستند که حضرت مسیح میفرماید چشم دارند ولی نمیبینند گوش دارند ولی نمیشنوند قلب دارند ولی ادراک نمیکند چنانچه اشعیا در

اصحاح ۶ میفرماید شما می‌شنوید ولی نمی‌فهمید شما می‌بینید ولی ادراک نمی‌کنید و در قرآن می‌فرماید صَمَّ بکم عمی فهم لا یعقلون چشم کور چگونه مشاهده آفتاب کند و گوش کر چگونه استماع آواز و شهنواز نماید بقول حکیم سنائی

نکنه و رمز الهی پیش نادانان چنان
پیش کر بریطسرا و پیش کور آئینه‌دار

این سند از [کتابخانه منابع بهائی](http://www.bahai.org/fa/legal) دایرود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقررات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمایید.

آخرین ویراستاری: ۲ آوریل ۲۰۲۴، ساعت ۱۱:۰۰ قبل از ظهر